گفت‌وگوی «جوان» با سردار رضا میرزایی از پاسدارهای دوره اولی به مناسبت دوم اردیبهشت سالروز تشکیل سپاه

چیزی به اسم ساعت کار برای پاسدارها معنا نداشت

وقتی حسین گیل مربی تربیت بدنی ما شد، اعتراض کردیم که نباید زیر نظر یک هنرپیشه آموزش ببینیم!

■ علیرضا محمدی

سردار رضا میرزایی از پاسدارهای دوره اولی است که خودش می‌گوید قبل از اینکه سپاه تشکیل شود، او و تعدادی از جوان‌های انقلابی در پادگان سعدآباد تهران آموزش می‌دیدند تا اگر قرار باشد در آینده نظام نوپای اسلامی دارای یک نیروی انقلابی شود، آنها به عنوان اولین نفرات به عضویت آن در آیند. ماجرای عضویت میرزایی در سپاه و حال و هوایی که آن روزها پاسدارهای انقلاب داشتند، ماجرایی شنیدنی است که به مناسبت دوم اردیبهشت سالروز تشکیل سپاه، در گفت‌وگو با این پاسدار دوره اولی تقدیم حضورتان می‌کنیم.

■■■

■ ماجرای هوانیروز

قدم اول برای پاسدار شدن بنده و تعدادی از دوستانم زمانی رقم خورد که انقلاب هنوز به پیروزی نرسیده بود! خیلی وقت‌ها اتفاق‌هایی برای آدم رخ می‌دهد که بعدها حکمتش را در زندگی‌مان می‌بینیم. من متولد سال ۱۳۳۵ در همدان هستم که از شش سالگی به تهران آمدیم و بزرگ شده اینجا هستم. موقع انقلاب جوانی ۲۲ ساله بودم که مثل خیلی از جوان‌های آن دوران، وارد جریان انقلاب شدم و در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردم. دوستی داشتم به نام حسین معروفی که هم‌خدمتی دوران سربازی‌ام بود. برادر حسین در نیروی هوایی کار می‌کرد. وقتی که در ۱۹ بهمن بیعت تاریخی همافرها با حضرت امام انجام گرفت، گاردی‌ها به آنها حمله کردند و درگیری شدیدی در پادگان نیروی هوایی رخ داد. من از طریق حسین از ماجرا باخبر شدم و دو نفری به پادگان نیروی هوایی رفتیم. زمانی که ما رسیدیم، شاید دو، سه ساعت از درگیری گذشته بود. کم‌کم سایر مردم هم جمع شدند و درگیری‌ها اوج گرفت. حتماً می‌دانید که جرقه سقوط پادگان‌های ارتش در دو، سه روز منتهی به پیروزی انقلاب، از همین ماجرای پادگان نیروی هوایی زده شد. آن روز پس از عقب راندن گاردی‌ها در پادگان نیروی هوایی، به همراه سایر مردم یک به یک سنگرهای رژیم در تهران را به تصرف درآوردیم. اما وقتی به پادگان سعدآباد رسیدیم و آنجا هم به دست انقلابی‌ها سقوط کرد، یک‌سری از دوستان متدین و دلسوز گفتند مبادا از پادگان خارج شوید که امکان دارد ایادی رژیم برگردند و دوباره اینجا را اشغال کنند، بنابراین من و تعدادی از بچه‌های انقلابی همان جا ماندیم و کمی بعد در همان پادگان سعدآباد اولین آموزش‌ها برای ورود به سپاه را پشت سر گذاشتیم.

■ ۳۲ کلاه سبز ارتشی

بعد از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، ما همچنان در پادگان سعدآباد بودیم. کل نفرات‌مان هم ۳۴ یا ۳۵ نفر بیشتر نبود. یک عده دیگر از بچه‌ها حفاظت از مجموعه کاخ‌های سعدآباد را برعهده گرفته بودند و یک عده هم به نیاوران رفته بودند و... خلاصه مجموعه‌های منسوب به رژیم پهلوی هر کدام توسط انقلابی‌ها به صورت موقت اداره می‌شدند. پادگان سعدآباد آن اوایل محل آمد و شد خیلی از چهره‌های انقلابی مشهور همچون سردار شهید محمد بروجردی، شهید اصغر وصالی و... بود. البته این دو نفری که اسم‌شان را ذکر کردم، محدود به پادگان سعدآباد نبودند و وظایف و مسئولیت‌های متعدد و گسترده‌تری داشتند. اسفندماه که از راه رسید، گفتند قرار است تعدادی از نفرات از شهرستان‌ها به پادگان ما بیایند و آموزش ببینند. از اینجا به بعد کم‌کم که زمزمه‌های تشکیل سپاه یا نیرویی که متشکل از بچه‌های انقلابی باشد، به میان آمد و از ما هم خواستند یک دوره آموزشی فشرده را پشت سر بگذاریم. در گام اول ۳۲ نفر از کلاه‌سبزها آمدند تا به ما آموزش بدهند. خیلی از این کلاه‌سبزها جزو گارد شاهنشاهی بودند و از خاندان شاه حفاظت می‌کردند. یادم است در بین این کلاه‌سبزها شهید آبشناسان و حسین شهرام‌فر حضور داشتند. ما اول اعتراض کردیم و نمی‌خواستیم توسط کلاه‌سبزها آموزش ببینیم، چون استدلال می‌کردیم که تعدادی از این کلاه‌سبزها، از خانواده شاه حفاظت می‌کردند، آن وقت به جای اینکه محاکمه شوند آمده‌اند تا پاسدارهای انقلاب را آموزش بدهند! اما آن دسته از بچه‌های انقلابی که بصیرت بیشتری داشتند، گفتند که ارتشی‌ها هم با انقلاب همراه هستند و وقتی حضرت امام به بدنه ارتش اعتماد کرده است، ما که از امام بالاتر نیستیم. خلاصه قبول کردیم و زیر نظر کلاه‌سبزها حدود یک ماه آموزش‌های فشرده و پیچیده کماندویی و چریکی را پشت سر گذاشتیم.

■ حسین گیل؛ مربی آموزشی!

دوران آموزشی یکی از دوره‌های خاطره‌انگیز بنده و پاسدارهای دوره اولی است. شور و شوقی داشتیم که وصف‌ناپذیر است. بچه‌های ارتش که ما را آموزش می‌دادند، هر کدام کوله‌باری از تجربه داشتند و خیلی‌های‌شان دوره‌های کماندویی را در کشورهای غربی پشت سر گذاشته بودند. یکی از خاطرات بکر دوران آموزشی این بود که یک روز خبر دادند فردی آمده و قرار است به شما آموزش تربیت بدنی بدهد. وقتی آمد دیدیم ای بابا ایشان حسین گیل هنرپیشه و بازیگر سینماست. آن موقع خیلی از ما بچه‌های انقلابی احساسات تند و تیزی داشتیم و هر چیزی را به راحتی قبول نمی‌کردیم. دوباره اعتراض‌ها بلند شد که حسین گیل بازیگر سینمای قبل از انقلاب است و در فلان فیلم مقابل فلان بازیگر ایفای نقش کرده و ما نمی‌توانیم توسط چنین شخصی آموزش ببینیم. بنده خدا خود آقای گیل می‌گفت خب این‌ها مربوط به گذشته من است و من الان آدم دیگری هستم. انقلاب خیلی‌ها را متحول کرده و من هم تحول درونی پیدا کرده‌ام. در ضمن من را دعوت کرده‌اند که بیایم آموزش بدهم و خودم هم می‌خواهم خدمتی به انقلاب کرده باشم. خلاصه کم‌کم دل بچه‌ها با حسین گیل هم نرم شد و می‌گفتیم اگر امام حسین، حر را پذیرفت، ما که باشیم که نتوانیم با ایشان کار کنیم؟!

■ تشکیل چند سپاه!

به موازاتی که ما دوره آموزشی را پشت سر می‌گذاشتیم، هر کدام از گروه‌ها و نیروهای انقلاب یک سپاه تشکیل داده بودند. به عنوان نمونه عباس آقازمانی معروف به ابوشریف در پادگان جمشیدیه یک نیرویی را تشکیل داده بود و آموزش می‌داد. گارد پاسا (پاسداران انقلاب اسلامی) هم به سرپرستی شهید محمد منتظری ایجاد شده بود. این را هم اضافه کنم که شهید منتظری یک مقطعی به پادگان سعدآباد آمد اما وقتی دید کلاه‌سبزها ما را آموزش می‌دهند، گفت این راه به جایی نمی‌رسد و بچه‌های انقلابی باید توسط خود انقلابی‌ها آموزش ببینند. شهید محمد بروجردی هم در موضوع تشکیل سپاه وزنه‌ای به شمار می‌رفت. گروه توحیدی صف به سرپرستی این شهید والامقام در کنار دیگر گروه‌های انقلابی، چون گروه امّت واحده، گروه توحیدی بدر، گروه فلاح، گروه فلق، گروه منصورون و گروه موحدین، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تشکیل داده بودند و آنها هم گروه دیگری از بچه‌های انقلابی را آموزش می‌دادند. اما نهایتاً در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸، سپاه با فرمان امام و زیر نظر شورای انقلاب تشکیل شد و برادر جواد منصوری اولین فرمانده سپاه، شهید کلاهدوز اولین مسئول آموزش، ابوشریف اولین مسئول عملیات، محسن رفیق‌دوست مسئول تدارکات و... تعیین شدند.

■ سلطنت‌آباد یا عشرت‌آباد

بعد از پایان دوران آموزشی، بچه‌های هم‌دوره ما که تا آن موقع تعدادمان به حدود ۸۰ و چند نفر می‌رسید، به دو بخش تقسیم شدیم. یک عده را به مقر سلطنت‌آباد (خیابان پاسداران) که ستاد مرکزی سپاه بود فرستادند و تعدادی را هم به پادگان عشرت‌آباد که بعدها به پادگان ولیعصر(عج) تغییر نام یافت، منتقل شدند. در ستاد مرکزی سپاه کارهای ستادی و دفتری انجام می‌گرفت و در عشرت‌آباد کارهای عملیاتی، در واقع بخش عملیاتی سپاه به عشرت‌آباد منتقل شده بود. من در تقسیم‌بندی اولیه به ستاد مرکزی سپاه در خیابان پاسداران رفتم. آنجا بیشتر کارهای اداری انجام می‌دادیم. پشتیبانی و ارتباط با استان‌ها و سر و سامان دادن به امور سپاه در دیگر شهرستان‌ها و استان‌ها و نگهبانی و کارهای دفتری و خلاصه از این دست کارها به ما محول شده بود. من دیدم این طور کارها با روحیه انقلابی‌ام سازگار نیست. کلاً یک هفته آنجا بودم، بعد مرخصی گرفتم و رفتم پیش بچه‌هایی که به عشرت‌آباد (میدان سپاه) رفته بودند. دیدم ای دل غافل آنجا چه خبر است! بچه‌ها در عشرت‌آباد از مبارزه با ضدانقلاب و ساواکی‌های فراری گرفته تا اعزام به شهرستان‌ها و درگیری با ضدانقلاب و گروهک‌ها در مناطق مرزی و... همه جور کار عملیاتی انجام می‌دادند. سریع برگشتم به ستاد مرکزی و گفتم جای من اینجا نیست؛ باید به بچه‌های عملیات بپیوندم. هماهنگ کردم و رفتم پادگان ولیعصر(عج). اما تا مدتی اسم من در هر دو لیست ستاد مرکزی و پادگان ولیعصر وجود داشت و هر روز برای من در لیست ستاد مرکزی غیبت رد می‌کردند! یک روز سراغم را گرفتند و گفتند چرا سر کارت نمی‌آیی؟ با تعجب گفتم من که قبلاً هماهنگ کرده‌ام. کار دفتری به مذاقم خوش نمی‌آید و می‌خواهم فعالیت عملیاتی داشته باشم. قبول کردند و دیگر یک نیروی عملیاتی تمام‌عیار شدم.

■ اولین عملیات؛ خوزستان

تازه به پادگان ولیعصر(عج) رفته بودم که خبر رسید باید برای مقابله با فتنه خلق عرب به خوزستان برویم. ابوشریف به عنوان فرمانده عملیات کل سپاه این مأموریت را به ما داد. هدف ما علاوه بر مقابله با خلق عرب، تشکیل و قوت بخشیدن به حضور سپاه در خوزستان هم بود. یک گروه ۱۲۰ نفره شدیم که زیر نظر ناصر جیلوتی (ما جبلوتی صدایش می‌کردیم) از دوستان و معاونان ابوشریف به سمت خوزستان حرکت کردیم. رفتیم و در کاخ استانداری اهواز مستقر شدیم. آن موقع دریادار مدنی که هم فرمانده نیروی دریایی ارتش و هم استاندار خوزستان بود پذیرای ما در کاخ استانداری شد و از همان جا بچه‌های پاسدار در کل خوزستان پخش شدند و با ضدانقلاب به مبارزه پرداختند.

■ ساعت کار نداشتیم

حال و هوای سپاه در اوایل تشکیلش وصف‌ناپذیر است. نمی‌توانیم آن دوره را با هیچ دوره دیگری مقایسه کنیم. اوایل چیزی به اسم امور مالی در سپاه وجود نداشت. چند ماه اصلاً حقوق نگرفتیم. بعدها امور مالی تشکیل شد و جالب است به هر کس به اندازه نیازی که داشت حقوق می‌دادند. مثلاً یک نفر ۳۰۰ تومان می‌گرفت و آن یکی ۴۰۰ تومان و... خیلی‌ها هم خجالت می‌کشیدند که حقوقی دریافت کنند. آن زمان‌ها در سپاه ساعت کاری وجود نداشت. اگر مأموریتی به ما محول می‌شد، تا وقتی که آن را به اتمام نمی‌رساندیم، نه خواب داشتیم نه خوراک. خیلی وقت‌ها ۲۴ ساعته در محل کارمان حاضر بودیم و چند روز یک بار به خانه نمی‌رفتیم. هر مأموریتی هم که پیش می‌آمد، کسی سراغ از حق مأموریت و این چیزها نمی‌گرفت. یاعلی می‌گفتیم و عازم می‌شدیم...

پاسدارهای پادگان ولیعصر تهران در رژه روز پاسدار

> دوران آموزشی یکی از دوره‌های خاطره‌انگیز بنده و پاسدارهای دوره اولی است. شور و شوقی داشتیم که وصف‌ناپذیر است. بچه‌های ارتش که ما را آموزش می‌دادند، هر کدام کوله‌باری از تجربه داشتند و خیلی‌های‌شان دوره‌های کماندویی را در کشورهای غربی پشت سر گذاشته بودند

نگاه

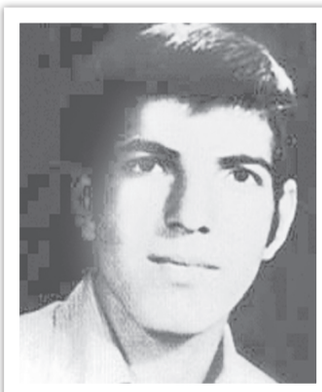

شهید فضل‌الله عابدینی

اولین شهید دانشجویان پیرو خط امام در دفاع مقدس

زندگی‌اش را وقف خدمت به مردم روستایی کرده بود

■ آرمان شریف

در نخستین روزها و ماه‌های جنگ که هنوز نیروهای نظامی انسجام لازم را کسب نکرده بودند، نیروهای مردمی خود را به خط مقدم جبهه رساندند و تمام‌قد مقابل دشمن متجاوز ایستادند. دانشجویان پیرو خط امام در میان گروه‌های مردمی حضوری پررنگ داشتند. این دانشجویان که از دانشگاه‌های مختلف کشور می‌آمدند، عطشی سیری ناپذیر در مجاهدت و خدمت داشتند. ترکیب علم و عمل از دانشجویان پیرو خط امام، رزمندگانی شجاع و آگاه ساخته بود. شهید فضل‌الله عابدینی نیز یکی از همین نیروها بود که در نخستین سال جنگ به درجه رفیع شهادت رسید تا اولین شهید دانشجویان پیرو خط امام در دوران دفاع مقدس لقب بگیرد.

■ سختی‌های روزگار

شهید عابدینی در پاییز ۱۳۳۸ در زنجان به دنیا آمد و خیلی زود با سختی‌های روزگار آشنا شد. سن زیادی نداشت که مادرش را از دست داد و مجبور شد برای ادامه تحصیل نزد برادرش به تهران بیاید. مشکلات زندگی خیلی زود از فضل‌الله یک مرد ساخت. او با اراده و هوش بالا درس‌هایش را می‌خواند و نسبت به شرایط جامعه نیز آگاهی پیدا کرده بود. او با وجود امکانات کم در سال ۱۳۵۷ همزمان با اوج‌گیری انقلاب اسلامی وارد دانشکده داروسازی تهران شد. با وجود قبولی در دانشگاه، شهید از وضعیت کشور و جامعه غافل نشد.

او به حکومت پهلوی و سیاست‌هایش معترض بود و انتقادهای جدی نسبت به کشورداری سیاستمداران داشت. به همین خاطر بیکار ننشست و به صف مردم انقلابی پیوست و در تظاهرات علیه حکومت پهلوی شرکت می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، زندگی فضل‌الله رنگ و بوی تازه‌ای گرفت. او حالا خود را در برابر مسئولیت‌های سنگینی می‌دید که باید به بهترین شکل انجام می‌گرفت. جمعه‌ها و روزهای تعطیل اعضای جهاد سازندگی را به روستاهای اطراف تهران می‌برد و همگی مشغول کار و جهاد برای مردم می‌شدند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی عضو انجمن اسلامی دانشکده نیز شد. او خودش را برای طرح‌های دفاعی و تشکیل گروه ضربت لانه جاسوسی آماده می‌کرد و به همین منظور در دوره تاکتیک نظامی ارتش هم شرکت کرد.

■ عاشق جبهه

دانشجوی باهوش و درسخوانی بود با این وجود از فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی‌اش غافل نمی‌شد. نظراتش را درباره گروه‌های سیاسی و افراد صریح و بدون پرده می‌گفت. در تبریز مسئولیت بسیج روستاها را بر عهده گرفت. وقتی به تبریز می‌رفت بر خودش واجب می‌دانست که به شاهین‌دژ برود و یا در پاکسازی مهاباد با برادران پاسدار و ارتشی شرکت کند. زمانی که فرمانده سپاه پاسداران تبریز به یکی از برادران دانشجو پیشنهاد می‌شود و او با فضل‌الله مشورت می‌کند، فضل‌الله در جواب می‌گوید: «مسئولیت را قبول کن به شرطی که مرا به جبهه غرب بفرستی.»

هنگامی که آن شخص مسئولیت فرماندهی سپاه را پذیرفت، به فضل‌الله توصیه کرد که تو باید در تبریز بمانی و مسئولیت بسیج روستایی را به عهده بگیری و روستایی‌ها را برای مبارزه با دشمنان خارجی و داخلی آماده کنی. در این جا شهید بنا به وظیفه شرعی این کار را بر عهده می‌گیرد و به خوبی از عهده این کار برمی‌آید. سرانجام فضل‌الله به آرزوی خود می‌رسد و موفق می‌شود خود را به جبهه برساند. زمانی که برادر رحمان برای مأموریتی به تهران رفته بود وقت را غنیمت می‌شمارد و از قائم‌مقام سپاه اجازه می‌گیرد و به سرعت با تنی چند از برادران راهی جبهه می‌شود.

سرانجام فضل‌الله پس از حضور کوتاه در جبهه در نبردی نابرابر با دشمن و در جنگ تن و تانک در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۵۹ در دفاع از سوسنگرد، شهید می‌شود و به عنوان اولین شهید از دانشجویان پیرو خط امام به لقاءالله می‌رسد.

شهید عابدینی در بخشی از وصیتنامه‌اش روح بلند و اندیشه والایش را نمایانگر می‌کند و می‌نویسد: «سلام بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی و سلام بر پیروان حقیقی او که بعضی شهادت را برگزیدند و به لقاءالله پیوستند و برخی دیگر به انتظار شهادت، پرتوان و پرامید در راه اسلام و حاکمیت الله بر تمامی زمین می‌کوشند. سلام بر پیروانی که اکثراً از طبقه محروم و ستمدیده جامعه هستند اما پوچی مادیت را درک می‌کنند و می‌دانند راه خمینی حرکت به سوی رفاه و زندگی مادی فقط نیست بلکه آسایش انسان همراه با حرکت به سوی الله و رسیدن به مقام عبودیت رب‌العالمین است.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۸۸

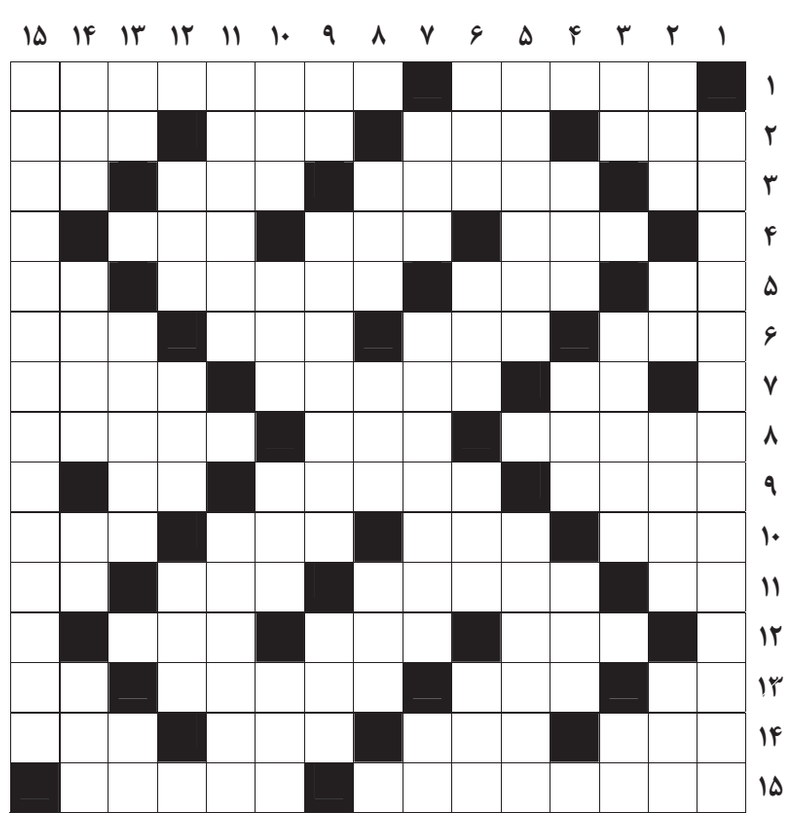

از راست به چپ

■ ۱- کارمایه- شهری در آسیا و اروپا ■ ۲- روزی- مادر آذری- چوب- آلت برنج‌کوبی ■ ۳- پول ژاپن- تگرگ- جایز و شایسته- نیا ■ ۴- انعکاس صدا- بانک حیوان درنده- دو مصراع ■ ۵- خار سر دیوار- همراه ویر- شکایت‌کننده- گاه کوتاه‌شده ■ ۶- خوراک مرغ- گیاه مقدس زرتشتیان- ماه تابستانی- درختی خاردار شبیه ترنج ■ ۷- پسوند خوراک- قسمت پایین کوه- سیاره بهرام ■ ۸- مصرف شمار- محل بازگشت- از اصول دین ■ ۹- مردنی- سرشیر- شهری که کشوری را در خود جای داده است ■ ۱۰- شهری در آذربایجان- از سازهای ایرانی- نفت تصفیه‌نشده- زرد انگلیسی ■ ۱۱- باران ریز- مالک قدیمی روستا- عشیره- بچه می‌کشد ■ ۱۲- بخشش- آلوی کوهی- سیم برق متصل به زمین ■ ۱۳- تردید- سلیقه- فرمانده شهید لشکر ۱۴ امام حسین- عدد رمزی ■ ۱۴- نرم و شکننده- خس خس برونش‌ها- خوار- وحشت‌آور ■ ۱۵- رمان هرمان ملویل- بهترین وضعیت ممکن

از بالا به پایین

■ ۱- صادق نبودن و غرض داشتن ■ ۲- لایه محافظ زمین- به دنیا آوردن- پیمان‌شکن- کشور لبنی ■ ۳- زدنی ناراضی- نوعی برادر و خواهر- رود شولوخف ■ ۴- از هفت سین‌ها- کوچه- دریافت ■ ۵- ماه اول میلادی- تخته‌های زیر ریل قطار ■ ۶- طرز و روش- ساز جاری- محافظ عکس- کوه سیمرغ ■ ۷- جزیره‌ای در اندونزی- گیاهی طبی شبیه زردچوبه- شلوار جین ■ ۸- شکل استوانه‌ای- مادر وطن- از قدیمی‌ترین شهرهای افغانستان ■ ۹- چرک بدن یا جامه- کاغذ رسم- قوم ساکن در غرب ایران ■ ۱۰- دنباله‌رو توپ- گمراهی- بی نصیب- رود روسیه ■ ۱۱- پدر عایشه- تعادل ■ ۱۲- خرس آذری- راه عبور- لوله غذا ■ ۱۳- ناپسند- خط رایج اشکانیان- اتاقک کشتی ■ ۱۴- گنجشک- فرش بدون پرز- دندان ناپایدار- بخشی از ترازو ■ ۱۵- از دست دادن فرصت و موقعیت مناسب

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۳		۵			
			۸			۵		۴
	۷	۱						
۸							۲	
۳	۲	۷				۹		
				۶			۸	
	۱	۸				۶		
		۵				۱		۷
			۴		۳			

جدول کلمات متقاطع
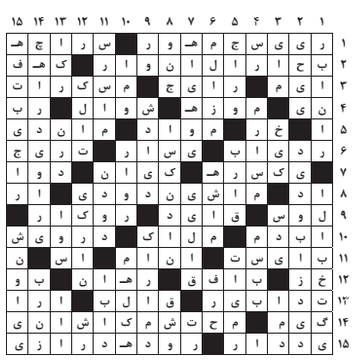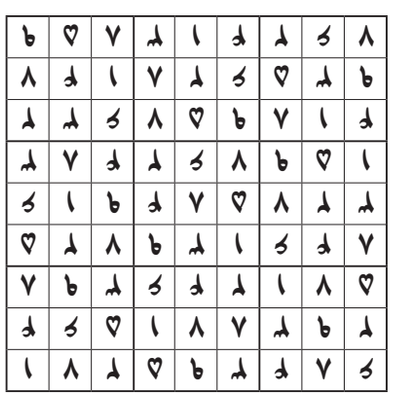
پاسخ جدول شماره ۶۱۸۷